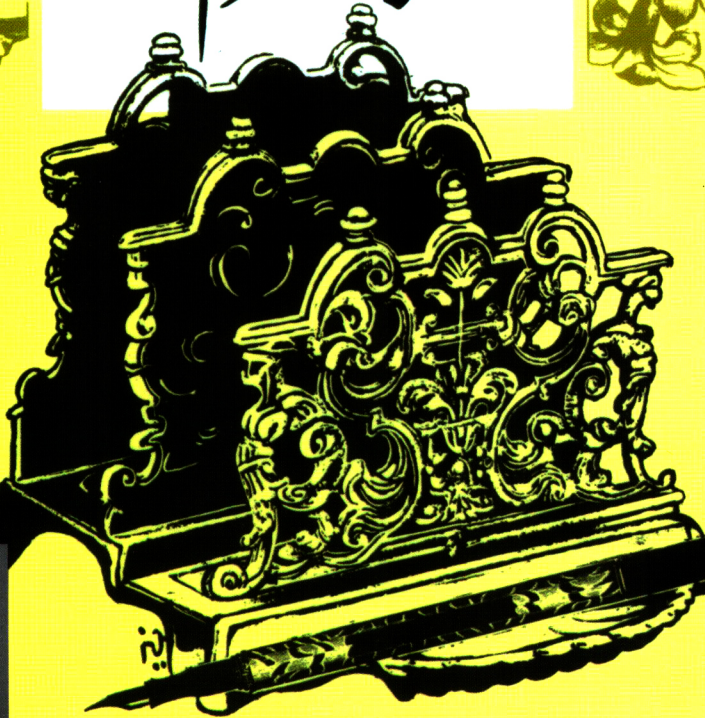


ناور ابراهم

# چهل نامہ می کوتاہ بہمہر



چاپ  
چہلم

چهل نامہ ی کوتاہ

بہ همسر م

نادر ابراہیمی



- اشاره: آن روزها که تازه تمرین خطاطی را شروع کرده بودم..... ۷
- نامه‌ی ۱: راست می‌گویم. من هرگز یک قدم جلوتر از آنجا که هستم را ندیده‌ام..... ۱۱
- نامه‌ی ۲: بانوی بزرگوار من! عطرآگین باد و بماناد فضای امروز خانه‌مان..... ۱۳
- نامه‌ی ۳: بانو، بانوی بخشنده‌ی بی‌نیاز من! این قناعت تو، دل مرا عجب می‌شکند..... ۱۵
- نامه‌ی ۴: هم‌مقدمِ همیشگی من! مطمئن باش هرگز پیش نخواهد آمد..... ۱۷
- نامه‌ی ۵: عزیز من! «شب عمیق است؛ اما روز از آن هم عمیق‌تر است..... ۱۹
- نامه‌ی ۶: همراهِ همدل من! در زندگی، لحظه‌های سختی وجود دارد..... ۲۳
- نامه‌ی ۷: عزیز من! مدتی ست می‌خواهم از تو خواهش کنم بپذیری..... ۲۵
- نامه‌ی ۸: عزیز من! بی‌پروا به تو می‌گویم که دوست‌داشتنی خالصانه..... ۲۷
- نامه‌ی ۹: عزیز من! روزگاری ست که حتی جوان‌های عاشق نیز..... ۲۹
- نامه‌ی ۱۰: عزیز من! دیروز، به دلیلی چه‌بسا برحق، از من رنجیده‌بودی..... ۳۱
- نامه‌ی ۱۱: بانوی بالا منزلت ما! به یاری اراده و ایمانی همچون کوه..... ۳۵
- نامه‌ی ۱۲: بانوی بزرگوار من! چرا قضاوت‌های دیگران در باب رفتار، کردار..... ۳۷
- نامه‌ی ۱۳: عزیز من! زندگی مشترک را نمی‌توان یک‌بار به‌خطر انداخت..... ۴۱
- نامه‌ی ۱۴: عزیز من! باور کن که هیچ‌چیز به‌قدر صدای خنده‌ی آرام و..... ۴۳
- نامه‌ی ۱۵: بانوی من! دیروز عصر که دیدم رنجیده و برافروخته دربارهی..... ۴۷
- نامه‌ی ۱۶: همگام من در این سفر پُرخطرهِ پُرخطرهِ!..... ۵۱
- نامه‌ی ۱۷: عزیز من! گهگاه، در لحظه‌های پریشان‌حالی، می‌اندیشم که..... ۵۳

## نامه‌ی اوّل

ای عزیز!

راست می‌گویم.

من هرگز یک قدم جلوتر از آنجا که هستم را ندیده‌ام.  
قلمم را دیده‌ام چنان‌که گویی بخشی از دستِ راستِ من است؛  
و کاغذ را.

من هرگز یک قدم جلوتر از آنجا که هستم را ندیده‌ام.  
من اینجا «من» را دیده‌ام — که اسیر زندانِ بزرگِ نوشتن بوده‌است،  
همیشه‌ی خدا، که زندان را پذیرفته، باور کرده، اصلِ بودن پنداشته، به  
آن معتاد شده، و به تنها پنجره‌اش که بسیار بالاست دل خوش کرده...